درس چهارصد و هشتاد و نهم

تقریر کلام مرحوم آخوند نسبت به عدم تعلق جعل به لوازم ماهیت به جعل ذاتی (۲)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

تقریباً دیگر چیزی به فصل دوم نمانده است چند خطی هست که إن‌شاءالله آن چند خط را می‌خوانیم و بعد آن مطالبی را که راجع به مبحث جعل خدمت رفقا عرض کردم برای جلسهٔ بعد می‌گذاریم که یکی دو جلسه بحث آن طول می‌کشد.

کلام مرحوم آخوند نسبت به عدم تعلق جعل به لوازم ماهیت به جعل ذاتی به اینجا رسید که ایشان فرمودند که مرحوم محقق دوانی تصورشان بر این است که قائلین به اصالت ماهیت جعل را مستقلاً به خود ذاتیات نسبت می‌دهند و آن تعلق جعل به ذات را جعل ذاتیات و لوازم ذاتیات می‌دانند که ایشان فرمودند که حتی قائلین به اصالت ماهیت قائل به این مطلب نیستند فکیفَ به قائلین به اصالت وجود.

زیرا اصالت ماهیتی‌ها ذات را که همان ماهیت باشد می‌دانند و یک اجزاء ذات را که ذاتیات است و یا لوازم ذات باشد. فرض کنید که انسان خودش یک ماهیتی است که از سایر ماهیات متمایز است و ما بین بقر و غنم و امثال‌ذلک و انسان افتراق قائل می‌شویم. وقتی که ما انسان را بشکافیم حیوانیت و ناطقیت دارد خب این ذاتیات او است. یک لوازم ماهیات هم دارد مثل قابلیت برای تعلق و وزن و قابلیت کتابت و استعدادات و سایر خصوصیات وجودی که اینها لوازم ماهیات هستند بعضی‌ها لوازم وجود هستند و بعضی لوازم ماهیت. آنهایی که لوازم ماهیت قائل هستند دیگر به لوازم وجود قائل نیستند حتی وزن و امثال‌ذلک و اینها را از لوازم ماهیات می‌دانند و وجود را یک مسئلهٔ اعتباری می‌دانند یعنی وجود را صرفاً به همان فرقی که بین این و آن که نیست، مشاهده می‌شود، انتزاع می‌کنند نه‌اینکه چیزی را به نام وجود قائل هستند. می‌گویند که هرچه هست همین ماهیات ﴿كَسَرَابٍۢ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ ٱلظَّمْـَٔانُ مَآءً﴾[1] ولی بالأخره همین‌که ﴿سَرَابٌۢ بِقِيعَةٍ﴾ با غیر سراب فرق می‌کند یعنی وقتی که شما در یک بیابان به یک سراب نگاه بکنید یک لمعانی را می‌بینید گرچه این وجود خارجی ندارد ولی بالأخره رویتان را به این‌طرف برگردانید آن را نمی‌بینید لذا می‌گویید که سراب هست

---

[1] . سوره نور(۲۴) آیه۳۹. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸:
ترجمه: «... همچون آب‌نما و سرابی می‌باشد که در زمین هموار قرار دارد، به‌طوری‌که شخص تشنه‌کام آن را آب گمان می‌نماید...» (محقق)

اینکه می‌گویید: سراب هست و سراب موجودٌ آن امتیاز بین دو جهت، نه واقعاً یک شیء خارجی و یک امر خارجی مقصود شماست چون سراب چیزی نیست که بخواهد باشد یا نباشد. اگر سراب هست وقتی که شما یک مسافت یک کیلومتری را جلو می‌روید باید به آن برسید ولی به آن نمی‌رسید باز می‌بینید جلوی شما هست یک کیلومتر دیگر می‌روید باید به آن برسید می‌بینید چیزی نیست سنگ و شن و بیابان هست اگر صد کیلومتر دیگر هم بروید باز چیزی نمی‌بینید و باز می‌بینید سراب هست چون آن جهت تلألؤ خورشید و اتجاه ضوء شمس نسبت به آن نقطه هست و نسبت به اینجا نیست لذا اگر هزار کیلومتر هم بروید باز می‌گویید که آن سراب هست! هست یعنی همان امتیاز بین جهتین، اسم آن امتیاز هست است!

فرق ماهیت مجعول با غیر مجعول

در مورد اصالة الماهیه می‌گویند که ما در خارج چیزی به نام وجود نداریم و هرچه در خارج هست ماهیات است و مثل سراب است ولی بین این ماهیات و بین ماهیتی که جعل به آن تعلق نگرفته خیلی تفاوت است. ماهیتی که به آن جعل تعلق نگرفته صرفاً یک تصور ذهنی است ولی ماهیتی که جعل به آن تعلق بگیرد ما آن را می‌بینیم و به آن دست می‌زنیم و آن را لمس می‌کنیم. اگر خوردنی باشد می‌خوریم اگر پوشیدنی باشد می‌پوشیم ولی این ماهیتی که الآن ما به این ماهیت می‌گوییم که هست، وجود را از آن انتزاع کردیم حالا این وجود را هم انتزاع کردیم یک قرارداد لغوی است صرف استقرار و بناء لغوی است شما می‌توانید به جای وجود یک اسم دیگری بیاورید ما که مناظره‌ای در تعبیر نداریم! حالا شما قرار یا ثبوت را بیاورید هرچه را که می‌خواهید بیاورید بیاورید ولی وجود واقعی اختصاص به ذات احدیت دارد و آنچه که هست همه اصالت ماهیت است.

بیان لوازم ماهیت انسان

پس وقتی که جعل به این تعلق گرفت آن اجزای این ماهیت که حیوانیت و ناطقیت باشد و همین‌طور لوازم آن مانند استعداداتی در انسان هست و این اختصاص به انسان دارد؛ قابلیت برای تعلّم و تربیت روحانی و نفسانی که اختصاص به انسان دارد. حیوان قابیت برای تربیت روحانی و نفسانی ندارد ولی انسان قابلیت برای تربیت، تجرد، رشد و کمال دارد تمام اینها از لوازم ماهیت انسان است. این لوازم ماهیت انسان دیگر جعل نمی‌شود. نفس جعل تعلق به انسان گرفت، به تبع او حیوان و ناطق و لوازم ماهیات هم همه مجعول واقع می‌شوند. این کلام، کلام صاحب اشراق و قائل به اصالت ماهیت بود که مرحوم آخوند از این نقطه‌نظر از اینها در مقابل کلام و مطلب محقق دوانی دفاع کردند که ایشان قائل به این بودند وقتی که اصالة الماهوی می‌گوید:

جعل، این جعل را به ذاتیات می‌زند یعنی حیوان و ناطق مستقلاً مجعول می‌شوند زیرا اصالة الماهوی ماهیت را اصل می‌داند وَ الماهیةُ لا شیءٌ إلاّ ذاتیاتهِ و لا نَعنی بِالماهیةِ إلاّ الحیوانیةَ و الناطقیةَ و لا نَعنی بِالغَنمیةِ إلاّ حیوانیةً و الحالةِ الخاصهِ إلاّ فصلیةً و لا نَعنی بِالحماریةِ إلاّ حیوانیةً و الحالةُ الخاصةِ بِالحماریةِ و الناهقیهِ و أمثالِ ذلک.

کیفیت تعلق جعل بنا بر رأی اصالة الماهوی و اصالة الوجودی

آن اصالة الماهوی در واقع می‌گوید که جعل به ماهیت خورده ولی منظور او جعل به ذاتیات است و به حیوانیت و آنها جعل خورده است درحالی‌که مقصود او فقط ذات است یعنی از این نقطه‌نظر با اصالة الوجودی فرق نمی‌کند منتها اصالة الوجودی جعل را به وجود می‌زند و آن جعل را به خود ذات می‌زند وقتی که جعل به ذات تعلق گرفت خب طبعاً حیوان و ناطق هم به تبع او مجعول شدند نه‌اینکه ذات پروردگار تعلق بگیرد که از یک طرف انسان را خلق کند و از یک طرف حیوان و ناطق را خلق کند! آن خلق، خلق زائد و آن اراده، ارادهٔ زائد است! بله، حیوان و ناطق را در جعل درنظر می‌گیرد اما نه‌اینکه آن دوتا را جدای از آن جعل ماهیت و مستقلاً مجعول کند. تا حیوان و ناطق را درنظر نگیرد به جای اینکه انسان را جعل کند کرّه‌خر درمی‌آید! این می‌گوید که مقصود من انسان و زید بود پس چرا الاغ درآمد؟! می‌گوید: خب ملائکه شاید عوض شده و اشتباه شده و یک طوری شده است! به قول معروف آنجا هم شاید از این خبرهایی شده که در اینجا شده شیرتوشیر شده و ملائکه می‌خواهند زید درست کنند یک‌دفعه می‌بینند این درآمد و دارد بع‌بع می‌کند و صدایی دیگر از او درمی‌آید!! خب گاهی اتفاق می‌افتد دیگر!! علیٰ‌کلّ‌حال تا جاعل این ذاتیات شیء را درنظر نگیرد خب معلول آن یک چیز دیگر درمی‌آید! بحثی در آن نیست ولی صحبت در این است که وقتی این ذاتیات را درنظر گرفت، از مجموع این ذاتیات چه درنظر جاعل آمد؟ روی این [مسئله] فکر کنید!

وقتی که می‌خواهید نقشهٔ یک خانه را ترسیم کنید یا وقتی که می‌خواهید یک غذا درست کنید ـ حالا این راحت‌تر است ـ فرض کنید می‌خواهید یک آش درست کنید در این آشی که می‌خواهد درست کنید نخود، لوبیا، سبزیجات و برنج را درنظر می‌گیرید حالا هرچه که هست، آش‌ها متفاوت است، وقتی که درنظر گرفتید به مهمان می‌گویید که در منزل ما به صرف غذا بیایید به شما آش بدهیم. آیا وقتی می‌گویید که به شما آش می‌دهیم تک‌تک می‌گویید که به شما لوبیا می‌دهیم یا نخود می‌دهیم یا نه، دیگر اینها را نمی‌گویید؟! یک مجموعه را به او می‌گویید: به شما آش می‌دهیم! فرض کنید می‌گویید که آبگوشت به شما می‌دهیم این یک مجموعه‌ای دارد گوجه‌فرنگی، نخود، لوبیا، گوشت، پیاز، زردچوبه و فلفل و از این حرف‌ها در آن هست.

خدا بیامرزد و رحمت کند آن وقتی که ما در حجره بودیم از این کارها می‌کردیم اما انصافاً غذای ما هم خوب بود ها! حاج... شما که خوردید یادتان می‌آید؟! خدا حفظ کند این آقای... یا بگویم که چه‌کارش کند،

ما آن موقع غذا درست می‌کردیم تا بوی آن بلند می‌شد موقع کشیدن او می‌آمد بالا! ما طبقهٔ سوم بودیم و ایشان طبقهٔ پایین بود و دقیقاً حجرهٔ ایشان زیر حجرهٔ ما بود. تا بوی غذا بلند می‌شد می‌آمد! ما غذا درست نمی‌کردیم فقط شب‌های پنج‌شنبه و جمعه که تعطیل بود درست می‌کردیم والاّ شب‌ها ما نان و ماست می‌خوردیم و خلاصه از همان هم معدهٔ ما به این روز افتاده است. دیگر بعد مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بر ما تحریم کردند [و فرمودند که] حرام است که شما این کار را بکنید! از جملهٔ تحریمات [این بود] حالا دیگر مفصل است! لذا تا بوی غذای ما بلند می‌شد این آقای ... سریع بالا می‌آمد لذا ما یک‌خورده بیشتر درست می‌کردیم می‌دانستیم او بلند می‌شود و می‌آید! البته از [حجرهٔ] کنار هم می‌آمدند، خدا آقا ... را حفظ کند، او هم می‌آمد. خلاصه خوش بودیم! ما هم صبر می‌کردیم وقتی که او غذا درست می‌کرد، پدرش وقتی که از شمال می‌آمد برای او ماهی می‌آورد، می‌فهمیدیم پدرش آمده که اوضاع و سور و سات او به راه شده ما هم نمی‌گذاشتیم از گلوی او پایین برود تا او درست می‌کرد ما پایین می‌رفتیم و بعد اگر می‌دیدیم یک چیزهای زائدی در حجره‌اش هست و دیگر در حجره‌اش جا ندارد آنها را با خودمان بالا می‌آوردیم از همان مأکولات و مرکبات و چیزها را می‌آوردیم و می‌گفتیم که حجرهٔ بالا جا هست!!

حالا این آبگوشت همه چیز دارد زردچوبه و اینها هم دارد. وقتی که شما می‌گویید که آقا امشب منزل ما به صرف آبگوشت بیایید دوباره هم می‌گویید که به صرف نخود بیایید؟! می‌گوید که آقا یک‌دفعه گفتی دیگر! به صرف لوبیا بیایید! می‌گوید که آقا می‌خواهی به ما خوراک لوبیا بدهی؟ به صرف پیاز بیایید! یک لفظ می‌گویید و یک تعبیر می‌کنید. در اجزای آن تعبیر، لوبیا و نخود و اینها هم هست. دیگر دوباره به مهمان نمی‌گویید که بیا نخود بخور! می‌گوید که مگر می‌خواهی با ما چه‌کار کنی؟! آقا بیا لوبیا بخور! [می‌گوید که] خبری است؟! آقا بیا پیاز بخور! نه! می‌گویید که آقا بیا و آبگوشت بخور! وقتی که آبگوشت می‌خورد در آن نخود هم هست!

خلاصهٔ کلام مرحوم آخوند در اعتراض به محقق دوانی در باب جعل

قائلین به اصالة الماهیة این‌طور نیستند جناب محقق دوانی که اول خدا حیوان، ناطقیت، قابلیت برای تعلّم و سایر مسائل را درنظر گرفته و یکی‌یکی جعل او بر ناطقیت و حیوانیت و اینها قرار گرفته است. نه! اینها را درنظر گرفته، از مجموع درنظر گرفتن اینها یک صورت نوعیه برای ذات احدیت در علم ربوبی حاصل می‌شود. البته نه مثل درنظر گرفتن ما! ما از باب تقریب می‌گوییم! به آن صورت نوعیه جعل تعلق گرفت. وقتی به آنها جعل تعلق گرفت طبعاً حیوانیت و ناطقیت هم در آن هست. این لبّ کلام مرحوم آخوند در اعتراض به محقق دوانی است. حالا ببینیم عبارت چه می‌خواهد بگوید.

وَ قولُهم ذاتیاتُ الماهیاتِ مجعولةٌ بِعینِ جعلِها لَیسَ مَعناهُ أنَّ کونَ الإنسانِ إنساناً أو حیواناً أی

مصداقُ حَملِهما عليهِ يَتعلقُ بِجعلِ الجاعلِ إيّاه.[1]

اینکه اشراقیین می‌گویند که ذاتیات ماهیات به عین جعل خود ماهیات مجعول است ـ در مقابل وجود که مجعول است اینها می‌گویند که ذاتیات ماهیات مجعول است ـ معنایش این است که این انسانیت برای انسان یااینکه حیوان بشود یعنی مصداق این دوتا بر انسان حمل بشود، این جعل جاعل به انسان تعلق گرفت اما اینکه انسان، انسان بشود یااینکه می‌گوییم که انسان حیوان بشود ناطق بشود و انسان لوازم ماهیات را داشته باشد معنایش این نیست که آن لوازم ماهیات و این محمول به جعل جداگانه برای انسان جعل بشود. نه! به همان انسان که موضوع است جعل خورده است اما اینکه حیوان یااینکه ساير، محمول برای انسان است به اینها جعل تعلق نگرفته است.

بَل إنَّما راموا بِه إنَّ جعلَ الماهيةِ هوَ بِعينِه جَعلُها جَعلاً بَسيطاً بَل الجعلُ البسيطُ يَتعلقُ أوّلاً بِالذاتياتِ و المقوّماتِ ثُمَ بِالماهيةِ و اللوازمِ مُترتبةً عَليها مِن دونِ تَعلقِ الجعلِ بِها بِالذاتِ.

مقصودشان این است که جعل ماهیت به عینه جعلش جعل همین ذاتیات به جعل بسیط است؛ یعنی به نفس همان جعل ماهیت ذاتیات هم مجعول هستند، نه جعل دیگر! جعل بسیط اول به ذاتیات و مقوّمات و بعد به ماهیت تعلق گرفته است، نه این‌طور نیست و لوازم بر آن ماهیات مترتب است بدون اینکه جعل به ذات به آن لوازم تعلق بگیرد. خب این توضیح مرحوم آخوند بود.

وَ كَذا الحالُ عَلىٰ قاعدةِ مجعوليةِ الوجود عِندَ المشّاءينَ فى صيرورةِ نفسِ الماهيةِ و صيرورةِ نَفسِها إيّاها أو ذاتياتِها.

[و همین‌طور است بنا بر قاعدهٔ مجعولیت وجود نزد مشاییون]، بنا بر اصالت وجود معلول در اینجا وجود است و وجود مجعول است ... در اینکه وجود نفس الماهیه می‌شود و صیروریت ماهیت، نفس آن ماهیت خود همان مجعولیت یا ذاتیاتِ همان ماهیت می‌شود؛ یعنی خود آن مجعولیت یا ماهیت یا ذاتیات ماهیت می‌شود. اینکه معدوم را می‌شود از خودش سلب کرد.

وَ صِحةُ سَلبِ المعدومِ عَن نَفسِه إنَّما يَستدعى استلزامَ حملِ الشىءِ عَلىٰ نفسِه تَعلقَ الجَعلِ بِه ذاتاً أو وجوداً عَلىٰ اختلافِ القولينِ لا الاحتياجَ إليه.

اینکه ما می‌توانیم معدوم را از خودش سلب کنیم و بگوییم که المعدومُ لَيسَ بِشىءٍ این استدعا می‌کند که لازم بگیرد در طرف مقابل شیء را بر خودش حمل کنیم حمل الشىءِ عَلىٰ نفسهِ تَعلقَ الجعلِ به او را ذاتاً استلزام می‌گیرد. تَعلقَ الجعلِ بِه ذاتاً مفعول برای استلزام است. استلزام حمل شیء بر خودش چه چیزی را استدعا می‌کند؟ این که جعل به آن شیء تعلق بگیرد؛ بنا بر اصالة الماهیه ذاتاً تعلق بگیرد یا بنا بر اصالة الوجود، وجوداً تعلق بگیرد. دیگر استلزامی ندارد که احتیاجی به جعل داشته باشد یعنی دیگر این احتیاجی به جعل مجدد ندارد. وقتی که شما می‌آیید و یک شیء را به خودش حمل می‌کنید و می‌گویید: الإنسانُ إنسانٌ

[1] . الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۳۹۹.

همان‌طوری‌که در صحت سلب عدم انسان شما می‌توانید عدم را از عدم انسان سلب کنید، همان‌طور در اثبات انسان برای انسان، نفس انسان در اینجا مجعول است نه‌اینکه جعل دیگری اضافهٔ بر انسان باشد. وقتی می‌گویید که انسان، انسان است نمی‌آیید یک انسانیت دیگری را جدای از انسان برای انسان جعل کنید اما در جعل مرکّب این‌طور نیست وقتی که می‌نویسید: الإنسانُ کاتبٌ خب اول انسان را جعل کردیم و بعد یک جعل مجدد برای انسان حمل می‌کنیم چون دو چیز است؛ کتابت یک چیز است و انسان یک چیز دیگر است! ولی اگر آمدید و گفتید که الإنسانُ إنسانٌ همان‌طوری‌که در سلب شیء عن نفسِه در صورت عدمیت، دو شیء نداریم تااینکه یک شیء را از یک شیء سلب کنیم، خود نفس شیء را برمی‌داریم خود آن شیء معدوم را نفی می‌کنیم نه‌اینکه عدم را برای یک امر معدوم اثبات کنیم همین‌طور در حمل شیء علیٰ نفسِه که می‌گوییم: الإنسانُ إنسانٌ، شما انسان را جعل نمی‌کنید او را بر انسان حمل کنید با الإنسانُ إنسانٌ خود انسان را اثبات می‌کنید پس خود انسان را جعل می‌کنید و چیز دیگر را جعل نمی‌کنید.

این همان چیزی است که قائلین اصالت وجود، وجود را تثبیت می‌کنند و قائلین اصالت ماهیت، ماهیت را تثبیت می‌کنند. این تمام شد. حالا نسبت به حقیقت مطلب اینکه واقعاً جعل به چه چیزی خورده است آنهایی که قائل هستند که جعل به وجود خورده چه محاذیری هست و آنهایی که قائل هستند که جعل به ماهیت خورده است چه محذوراتی دارد و اینکه در نتیجه بالأخره نظر ما به چه چیزی تعلق می‌گیرد إن‌شاءالله برای آینده باشد.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد